تحقیق و تاریخ

اندیشه‌های علمی رازی

سیدمصطفی مجرد

محمدبن زکریابن‌یحیی رازی، بزرگترین پزشک و فیلسوف و شیمی‌دان و عالم به تمام معنی ایرانی، در بین محققان اروپا جنه رازس (Rhases) و یا (Rhases. medecin Arab) معروف است.

آقای دکتر نجم‌آبادی درکتاب خود موسوم به «شرح حال و مقام محمدزکریای رازی»، چاپ سال ۱۳۱۸ شمسی می‌نویسند: «در کمتر کتابی راجع به شغل وهویت پدر رازی-زکریا- چیزی نوشته شده است. بعضی از مورخان درکتب خود، ذکر کرده‌اند که پدرش تاجر و اهل ری بوده است، ومی‌خواسته است فرزند خود -محمد- را نیز به کسب وتجارت وادارکند. ولی محمد، راضی به این امرنمی‌شود. وآن‌گونه‌که از قراین برمی‌آید، زکریا تا ده سالگی پسرش درقید حیات بوده است.[۱]

چنین معروف است که محمد زکریا درآغاز عمر به فراگرفتن دانش نپرداخته است. تنها، به نظرمی‌رسد که گاهی شعرمی‌گفته است وچنین شهرت دارد که در دوران جوانی به تحصیل عود وغنا می‌پرداخته است، وتوجه چندانی به فراگیری علوم نداشته است. پس از گذراندن دورهٔ شباب، به آموختن فلسفه ونجوم وشیمی مشغول می‌گردد. و این دانشها را در ری نزد معلمان آنجا می‌آموزد.

رازی درابتدای زندگی بیشتر به موسیقی متمایل بود، وهمو دایرةالمعارفی دراین زمینه، تهیه کرده، که نام آن را «فی‌جمال الموسیقی» گذاشته وخود نیز درنواختن عود وهمچنین درآواز، استادبوده است. دراین اوقات رازی درنزداحمدبن سهل‌بلخی، فلسفه می‌خوانده و اشعاری در مسائل معنوی و فلسفی می‌سروده است. رازی ظاهراً از راه صرافی، امرارمعاش می‌کرده است، زیرا ابن‌ابی‌اصیبعه، نسخه‌ای از یکی از کتابهای او، دردست داشته که در آن رازی، به دست خود چنین نوشته بوده است: «مختصری از کتاب منصوری نوشتهٔ محمدبن زکریاالرازی صراف»[۲].

آقای دکتر نجم‌آبادی، باتوجه به نوشتهٔ سلیمان بن‌حسان معروف به ابن‌جلجل‌اندلسی چنین یادآوری می‌کنند:

«محمدزکریا در دوران جوانی عود می‌نواخته وآواز می‌خوانده، پس از آنکه خط عذارش دمید، گفت: «اوازی که از بین شارب و ریش بیرون آید نیکونیست.» از این‌رو، روی گردانید وبه سوی فلسفه وطب وکیمیا شتافت، تاآنکه پیشوای این دانش‌ها گردید»[۳].

رازی‌با آن استعداد بی‌مانند، زمانی که از توصیهٔ پدرش اعراض می‌کند وبه دادوستد وتجارت نمی‌پردازد، شوق فراگیری هنرودانش دروجود او ریشه می‌دواند، واین عشق چون آتشی شعله‌ور است.

برخی از تاریخ‌نویسان توجه رازی به دانش پزشکی را چنین می‌دانند: «چون از داروساز بیمارستان، از داروها سؤال نمود، در پاسخ پرسش وی که، نخستین دارویی که در جهان پیدا شد چیست؟ شیخ صیدلانی گفت: «حی‌العالم» (گل همیشه بهار)، وداستانهایی از این گیاه دارویی در درمان اورام ودمل‌ها تعریف کرد، رازی‌سخت به دانش پزشکی علاقه‌مند گردید». باز نقل می‌کنند که، هنگامی که وارد بیمارستان بغداد شد، کودکی نوزاد را با یك سر و دو صورت مشاهده کرد، چون علت پرسید وپزشکان پاسخ اورا با طرزی نیکو وشایسته بیان داشتند، برشگفتی او افزوده شد وبه دانش پزشکی دلبستگی پیداکرد[۴].

رازی درعلوم پزشکی وشیمی، به اندازه‌ای مهارت یافت‌که‌اینك در شرق وغرب عالم، به‌طب‌وکیمیا معروف گشته است. وبا اینکه در دانش‌های دیگرنیز تبحرداشت ولی تسلط وی براین دو فن، مقامات علمی دیگر وی را تحت‌الشعاع قرارداده است.

رازی در بیشتر شاخه‌های علوم پزشکی از بهداشت ودرمان وآموزش پزشکی استاد بوده است.

شهرت عالمگیر رازی در علوم پزشکی و شیمی و فلسفه، در اثر نبوغ ذاتی و ارزش هنر و فن و دانش خود اوست، نه اینکه به وسیلهٔ حکام و امرا و پادشاهان بدین آوازهٔ بلند، رسیده باشد. خود او می‌گوید:

«... هیچ گاه به‌عنوان مردی لشکری، یا عاملی کشوری به خدمت سلطانی نپیوسته‌ام و اگر در صحبت او بوده، از وظیفهٔ طبابت و منادمت قدم فراتر نگذاشته‌ام، هنگام ناخوشی به پرستاری و اصلاح امر جسمی او مشغول بوده و در وقت تندرستی به مؤانست و مشاورت او ساخته‌ام...»[۵].

غرض از نوشتن این مقاله اشاره‌ای بر «چشم پزشکی» رازی‌است که از میان نوشته‌های علوم و فنون پزشکی- به قول محققان- اشتهاری ندارد، و نویسندگان و پژوهشگران تاریخ پزشکی وی را در این شیوه استاد ماهر نمی‌دانند.

آقای دکتر نجم‌آبادی، درحواشی «تاریخچهٔ چهاردهم رازی‌بر شرح درمانهای خویش» چنین می‌نگارند:

«... رازی کحّال زبردستی نبوده، اما از وی یادگارهایی در این شعبه از پزشکی در تاریخ طب باقی مانده است»[۶].

اما با توجه به نظر محققان تاریخ پزشکی در اسلام و ایران و با دقت در آثار وی می‌توان پنداشت که رازی در فن «چشم پزشکی» ماهر است و در بیماریها نظیر «آبله» نخست چشم را از خطر مصون می‌سازد، و پس از آن به درمان بیمار می‌پردازد.

در تاریخچهٔ یازدهم، می‌بینیم- درمان «دختر حسین بن عبدویه»:

«... وقتی که بیماری آبله شروع شد و معالجهٔ بیمار، به من واگذار گردید، توجه من به چشمش شد، سورمه‌ای ساییده با گلاب به چشمش ریخته و با آنکه اطراف چشم‌هایش آبله وجود داشت، در آنها چیزی ظاهر نشد...»[۷].

رازی کتابها و رساله‌ها و مقالاتی در کحالی (بیماریهای چشم) به رشتهٔ تحریر درآورده است، که تذکره نویسان از آنها نام برده‌اند:

۱- فی هیأة العین، (در تشریح چشم)

۲- فی معرفة تطریف الاجفان، (دربارهٔ پلکهای چشم)

رازی در بیمارستان بغداد - اتوبتسان - امریکا

۳- فی شرف العین، علی سایرالحواس، (در برتری چشم، بر سایر قوا و حواس)
۴- فی علاج العین بالحدید، (در درمان چشم و اعمال مربوط به آن)
۵- فی الادویة العین و علاجها، (در داروهای چشم و شیوه‌درمان)
۶- «حاوی» - جزء دوم -، (در بیماری‌های چشم)

رازی کتاب پنجم «فی الادویة العین و علاجها» را برای شاگردش، یوسف بن یعقوب نوشته است.[۸] و همچنین محققان یاد کرده‌اند که، در ناصورهای اشکی، شکافی بزرگ در گیسه ایجاد می کرده است و بدین وسیله، آن را معالجه می کرده است.

رازی، غیر از عمل جراحی چشم- چنان که از تاریخچهٔ چهاردهم برمی‌آید- داروهای مربوط به چشم را باتوجه به شیوهٔ داروسازی جالینوس، خود می‌ساخته است. چنان که خود گوید:

«... دستور دادم شیافی (قطره- داروی چشم) که برایش ساخته بودم به چشم بمالد، و نیز در کنج داخلی چشم بچکاند. این عمل را انجام داد و بهبود یافت». و باز در این تاریخچه، یادداشت می کند:

«... گرچه می‌دانم این علاج قطعی نیست. بلکه این شیاف، ناصور را خشک می کند، نه آنکه التیام دهد. من این عمل را چندین بار تجربه کرده‌ام. جالینوس در «نوادر» بحثی دارد، که همان گفتار، مرا به ترکیب چنین شیافی برانگیخت.» رازی در شیوهٔ داروو درمان، معالجه را از نظر و اعمال جالینوس، پیروی می کند و ساختن شیاف خود را مدیون جالینوس می‌داند.

بنابه نظر مورخان تاریخ پزشکی، رازی در آخر عمر، مبتلا به آب مروارید (Cataracte) شده و در نتیجه نابینا گردید.

او، خود، می‌نویسد:

«... حوصله و جهد من در طلب دانش تا آن حد بود که در یك فن بخصوص، به خط تعویذ (خط مقرمط) و ریز) بیش از بیست هزار ورقه چیز نوشته و پانزده سال از عمر خود را شب و روز، در تألیف «جامع کبیر» (حاوی) صرف کرده‌ام، و براثر همین کار، قوهٔ بینائیم را ضعف دست داده، و عضلهٔ دستم گرفتار سستی شده، و ازخواندن و نوشتن محرومم ساخته است. با این حال، از طلب باز نمانده‌ام و پیوسته به یاری این و آن می‌خوانم و بردست ایشان می‌نویسم...»[۹]

معروف است، کحّالی نزد وی آمد تا چشمش را عمل کند، رازی وی را خطاب کرده و از پرده‌های چشم، از او سؤال کرد، کحّال در جواب عاجز ماند رازی گفت: «تو که از پرده‌های چشم بی‌اطلاعی، چطور می‌خواهی چشم مرا عمل کنی؟ آن قدر دنیا را دیده‌ام که از آن سیر شده‌ام».

دربارهٔ نابینایی او داستانهایی نوشته‌اند. از آن جمله، یکی این است که کتابی در صناعت کیمیا نگاشت و به نام ابوصالح منصوربن اسحاق سامانی حاکم ری موشح کرد، و هزار دینار حق‌التألیف گرفت. اما وقتی که به دستور منصور، خواست کیمیاگری کند، نتوانست و حاکم سخت خشمناك شد و دستور داد با همان کتاب چندان بر سر وی زدند که کتاب پاره پاره شد. نوشته‌اند که همین ضربات سبب نزول آب در چشم وی شد.

«... فَأَمَرَ ان یضرب بالکتاب علی راسه حتیٰ یتقطّع فکان ذلك الضرب سَبَبْ نزول الماء فی عینه».

رازی پس از این واقعه به ازاله آب از چشم خود اقدام نکرد، و وقتی که علت عدم مراجعه به پزشك را پرسیدند، گفت: «دنیا را یك بار دیده‌ام».[۱۰]

از این سخن، چنین بر می‌آید که رازی، در فرجام عمر خویش چنان که شیوهٔ خردمندان است، چندان خوش نزیسته است. و به راستی برای این مرد بزرگ، جهان، دوزخی بیش نبوده است. که به اجبار در آن زندگی می‌کرده است. از طرفی نابینا و از طرفی تنگدست شده، که مجبور می‌شود زن خود را رها کند و بسیار ملول بوده‌است.

استاد دکتر باستانی پاریزی، در کتاب «تن آدمی شریف است» در بخش چشم، چنین می‌نویسد:

«... حقیقت آن است که من همیشه، به شوخی می‌گفتم در دنیا تنها یك تن «راضی» است و آن محمد زکریای رازی است. و حال آنکه بعد از خواندن سرگذشت وی، متوجه شدم که این «رازی» هم «ناراضی» است!».[۱۱]

محمد زکریای رازی، که در شرح حال و کوششها و کارهای عجیب و غریب پزشکی وی، داستانها آورده‌اند - و یکی دو [روایت از آنها] در پایان این گفتار نقل می‌گردد - غیر از کشف مواد مهم شیمیایی چون الکل و جوهر گوگرد، در به وجود آوردن شیوه‌های طب پیشگیری و دندانپزشکی ممتاز و صاحب ابتکار و ابداع است.

مثلاً در طب پیشگیری، با توجه به تجربه‌هایی که از داروسازان و حکمای پیش از اسلام - زمان اشکانیان - گرفته است، مادهٔ خوراکی را برای پیشگیری از ابتلاء به آبله به کار می‌بندد و این از ساخته‌های خود رازی است که بهاءالدوله رازی، از کتاب «آبله و سرخك» وی در «خلاصة‌التجارب» آورده است:

«... و اندرین ملك خشك ریشه‌های آبله را با نبات سوده اگر بخورند، اطفال را تندرست می کند و آفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان باز دارد و اگر آبله برآورند، اندك و کم مضرت باشد...».[۱۲]

این مطلب نشان می‌دهد که این شیوهٔ مصون سازی، از طریق مادهٔ خوراکی بوده است، که نزدیك به هزار سال پس از آن ادوارد جنر E.Jenner - (۱۷۴۹ - ۱۸۲۹ میلادی) مایه‌کوبی به روش جدید را پیشنهاد کرد. و یا در دندانپزشکی - نخستین بار در جهان - رازی پرکردن دندان را با مخلوطی از آهك و زاج و موم، انجام‌داد.[۱۳]

محمد زکریای رازی، با این تبحّر و استادی که در کلیهٔ فنون و علوم پزشکی دارد، و به قول دانشمندان و به نظر خود، یك فیلسوف است، با این حال، مخالفانی دارد و همیشه در نوشته‌های خود از افرادی که علم و آگاهی ندارند و همچنین طاعنان و دشمنان، رنج می‌برد. ولی، انتقاد اصولی و سازنده را می‌پذیرد. در اینجا بخشی از کتاب «سیرت فلسفی» او را، که مربوط به بیان حال خود اوست، نقل می‌کنیم، باشد که دانش‌پژوهان، بیشتر او را بشناسند و حقیقت کار و دانش وی را دریابند (بخش پایانی سیرت فلسفی اوست):

«... حال که از بیان غرض خود فراغت یافتیم، به تقریر حال خویش و طعن طاعنین در ما، می‌پردازیم و سیرت خود را که تا این تاریخ به توفیق خداوند داشته، تشریح می‌کنیم تا بدانند که هیچ سیرتی در ما نبوده است که بدان سزاوار خروج از صف فلاسفه شده باشیم، چه، کسی سزاوار این عقوبت خواهد بود که در شناختن آنچه فیلسوف باید بشناسد و عمل به سیره‌ای که فیلسوف باید بر آن رود، قاصر آید، و این دو جزء فلسفه، یعنی علم و عمل را، به حدّ کمال مورد اعتنا قرار ندهد و چنین کس است که استحقاق اختیار نام فیلسوف ندارد، و چون ساحت ما بحمدالله و توفیق و ارشاد او از این تقصیر بری است، دشمنان را محال طعن در ما تنگ خواهد بود.

اما در قسمت علمی اگر ما را هیچ توانایی دیگر جز تألیف همین کتاب حاضر نبود، کسی را مجال آ نمی‌رسید که ما را از استحقاق اختیار نام فیلسوف منـ کند، تا چه رسد به کتبی دیگر، مثل کتابی که د «برهان» نوشته‌ایم و کتاب «علم الهی»، و کتاب «طـ روحانی»، و کتاب «مدخل علم طبیعی»، به نـ

وسایل جراحی چشم - کتابخانه اسلامبول

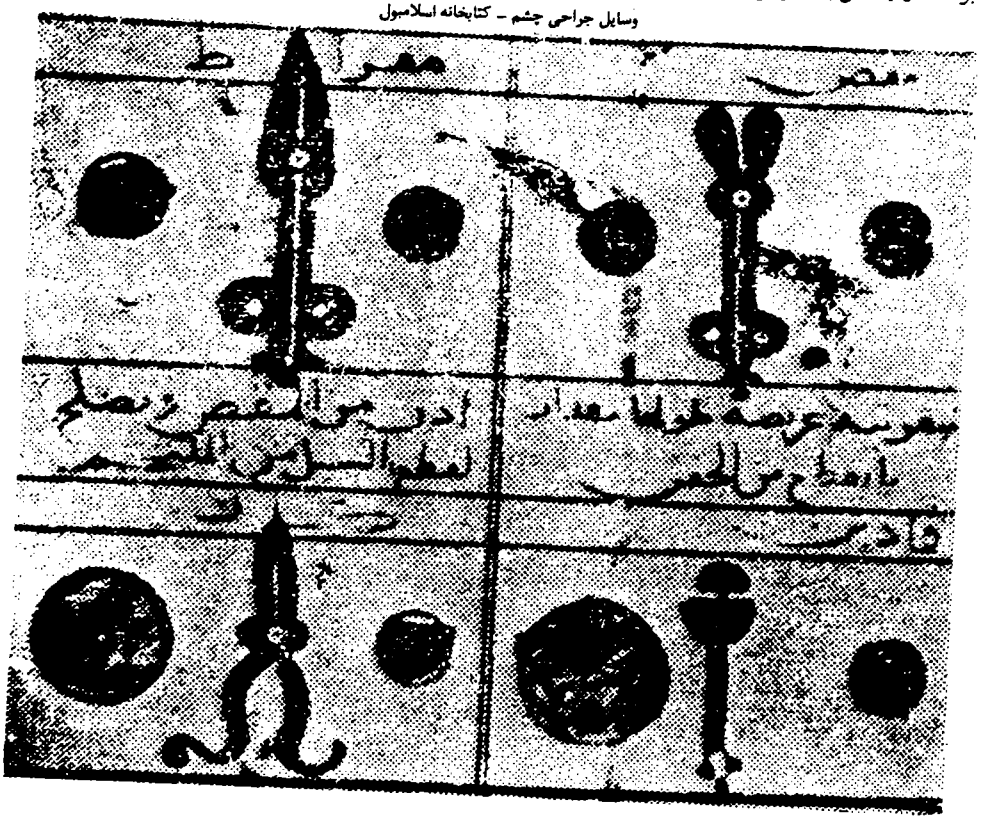

«سمع الکیان»، و مقاله‌ای در «زمان و مکان و مدت و دهر و خلاء»، و «سبب قیام زمین در وسط آسمان»، و «سبب حرکت مستدیر آسمان»، و مقالاتی دیگر در «ترکیب»، و «اینکه جسم را حرکتی است ذاتی و حرکت معلوم است»، و کتب دیگر ما در باب «نفس و هیولی»، و کتبی در طبّ مثل «کتاب منصوری»، و «من لایحضره الطبیب» و چند کتاب در باب «ادویه» و کتاب «طبّ ملوکی» و کتاب موسوم به «جامع» [همان حاوی کبیر] که هیچ‌کس پیش از ما، به تألیف چنان کتابی نپرداخته و بعد از ما هم مانند آن را نتوانسته است بیاورد، و کتب دیگر ما، در «صناعت حکمت» که عامّه آن را کیمیا خوانند.

اجمالاً تا این تاریخ که کتاب حاضر نوشته می‌شود، قریب به دویست کتاب و مقاله و رساله در فنون مختلفهٔ فلسفه، از علوم الهی و حکمتی، از زیردست من، بیرون آمده است.

اما در ریاضیات اعتراف دارم که مطالعهٔ من در این رشته، فقط تا حد احتیاج بوده است و عمداً ولی نه از راه عجز، نخواسته‌ام که عمر خود را در مهارت یافتن در این رشته برباد دهم، ولی اگر کسی انصاف داشته باشد، عذر مرا موجّه خواهد شمرد، چه راه صواب، همان است که من رفته‌ام، نه آنکه جمعی فیلسوف‌مآب می‌روند، و عمر خود را در اشتغال به فضولیات هندسه، نابود می‌سازند. به هرصورت اگر با این درجه از دانش، که دارم، مستحق نام فیلسوف نباشم، پس که را در این زمان استحقاق نام این عنوان فراهم خواهد شد؟

اما در قسمت عملی به عون و توفیق الهی هیچ‌وقت از دو حدّی که سابقاً معیّن کردم، تجاوز ننموده و راهی نرفته‌ام که کسی تواند گفت: سیرت من سیرتی فلسفی نبوده است. مثلاً هیچ‌گاه به عنوان مرد لشکری یا عاملی کشوری به خدمت سلطانی نپیوسته‌ام، و اگر در صحبت او بوده‌ام از وظیفهٔ طبابت و منادمت قدم فراتر نگذاشته، هنگام ناخوشی به پرستاری و اصلاح امر جسمی او مشغول بوده و دروقت تندرستی به مؤانست و مشاورت او ساخته‌ام و خدا آگاه است که در این طریقه نیز جز، صلاح او و رعیّت قصدی دیگر نداشته‌ام. در جمع مال، دستخوش حرص و آز نبوده و مالی را که به کف آورده‌ام، بیهوده بر باد نداده‌ام، با مردم هیچ‌وقت به منازعه و مخاصمه برنخاسته و ستم در حق کسی روا نداشته‌ام. بلکه آنچه از من سر زده است، خلاف این سیره بوده، حتی غالب اوقات از استیفای بسیاری از حقوق خود نیز درگذشته‌ام.

در باب خوردن و آشامیدن و اشتغال به ملاهی، کسانی که مرا در این حالات دیده‌اند، دانسته[اند] که هیچ‌گاه به طرف افراط متمایل نبوده‌ام و در پوشاک و مرکوب و نوکر و کنیز نیز در همین حدّ می‌رفته[ام]، اما علاقهٔ من به دانش و حرص و، اجتهادی را که در اندوختن آن داشته‌ام، آنان که معاشر من بوده‌اند، می‌دانند و دیده‌اند، که چگونه از ایّام جوانی تاکنون عمر خود را وقف آن کرده‌ام، تا آنجا که اگر چنین اتّفاق می‌افتاد که کتابی را، نخوانده، یا دانشمندی را ملاقات نکرده بودم، تا از این کار فراغت نمی‌یافتم به امری دیگر نمی‌پرداختم و اگر هم در این مرحله ضروری عظیم در پیش بود، تا آن کتاب را نمی‌خواندم و از آن دانشمند استفاده نمی‌کردم، از پای نمی‌نشستم. و حوصله و جهد من در طلب دانش، تا آن حدّ بود که در یک فن بخصوص به خط تعویذ [یعنی خط مقرمط و ریز] بیش از بیست هزار ورقه، چیز نوشته و پانزده سال از عمر خود، شب و روز در تألیف «جامع کبیر» [همان حاوی] صرف کرده‌ام و بر اثر همین کار، قوهٔ بینائیم را ضعف دست داده و عضلهٔ دستم گرفتار سستی شده و از خواندن و نوشتن محرومم ساخته است. با این حال، از طلب باز نمانده‌ام و پیوسته به یاری این و آن، می‌خوانم و بر دست ایشان می‌نویسم.

پس اگر اموری که گذشت، در پیش چشم مخالفین، باعث تنزل رتبهٔ من در مقام فلسفهٔ عملی است، و غرض ایشان پیروی از سیرهٔ دیگری است، آن را به مشاهده یا مکاتبه، به ما بنمایانند، تا اگر از سیرهٔ ما بهتر است، آن را اختیار کنیم و اگر خطایی و نقصی در آن راه دارد، به ردّ آن بپردازیم.

در جزء عملی، می‌توانم در مقابل دشمنان خود گذشت کنم و به تقصیر خود، در این مرحله، اذعان آورم، اما نمی‌دانم در قسمت علمی چه خواهند گفت؟ اگر واقعاً در این طریقه، مرا ناقص می‌بینند، گفتار خود بیاورند، تا پس از نظر، اگر حق است به حقانیت آن معترف شوم و اگر باطل است، ایشان را بر باطل خود بیاگاهانم و اگر این نیست و فقط به روش عملی و سیرهٔ من در زندگانی اعتراضی دارند، آرزو چنان است که از دانشم بهره برگیرند و به سیرهٔ من نظری نداشته باشند و به گفتهٔ شاعر عمل کنند، که گوید:

اعمل بعلمی فان قصرت فی عملی

ینفعك علمی و لایضررك تقصیری».[۲]

ادیب‌الممالك فراهانی، داستانی از سرزنش دشمنان رازی، و طعن آنان به نظم کشیده است. آن قطعه را در این جا می‌آوریم:[۱۵]

محمدزکریا طبیب رازی را
که فیلسوف عجم بود و اوستاد عرب
به فن فلسفه و طب و کیمیا و نجوم
حساب و هندسه، موسیقی و فنون ادب
چنان یگانه شمردند فاضلان جهانش
که جمله گوش بُدندی چو او گشودی لب
همواره همچو شهانش گروهی از پس و پیش
روانه بد چو زمدرس شتافتی به مطب
چنان به کار پزشکی خبیر و حاذق بود
که شد ز هیبت او لرزه در مفاصل تب
ده و دو نامه در آن فن نبشت کز تدبیر
زصفر فضه توان کردن از نحاس ذهب
همی فکند به حکم نجوم اسطرلاب
زآفتاب به دریای آسمان مرکب
چنان یگانه که دادند اهل علم او را
فرید عصر و خداوندگار دهر، لقب
روانه گشت روانش به سال سیصد و بیست
به شاخسار جنان در جوار رحمت رب
شنیده‌ام که به پایان عمرش از پیری
به دیده روز فروزنده تیره گشت چوشب
گزیده قرن و رقیب معاصرش کمیی
به طنز و طعنه بدو گفت ای یگانه حکیم
مرا از کار تو باشد به روزگار عجب
سه علم را شده‌ای مدعی و دراین سه
خبر نباشدت از ریشه و فنون و شعب
نخست دعوی اکسیر و کیمیا داری
کز آنت بهره نبینم به هیچ روی و سبب
برای ده درم از مهرزن به زندانت
گشوده شد در اندوه و بسته باب طرب
برآمد از جگرت شور و تلخکام شدی
زترش رویی آن نوعروس شیرین‌لب
دوم تو گویی هستم طبیب و خسته شدت
سر از صداع و دو چشم از نزول و تن زجرب
کجا مفاصل و اعصاب خلق چاره کند
کسی که ریخته دردش به مفصل است و عصب
سوم به دعوی گویی منم ستاره‌شناس
چرا به فال تو مسعود نیست یك کوکب
همیشه شمس به قصه تو گشته یار زحل

رازی بر بالین بیمار - نقل از Notes Ther apeutiques

همارہ ماه به رغم نوخفته در عقرب
حکیم باهزار طعن آن حریف ظریف
غریق بحر الم شد حریق نار غضب
بگفت: این همه دانم و لیك بختم نیست
چو بخت نیست فزونی زمعرفت مطلب
که گرزاطلس گردون قصب کند بدبخت
زماهتاب درافتد شراره‌اش به قصب[16]
چه پرسی؟ از حسب بختیار و زنسبش
که آسمان خسبش گشت و آفتاب نسب

وقتی رازی به قرطبه Cordoba وارد شد، دید عده‌ای، گرد شخصی که مُرده به نظر می‌رسید، جمع شده‌اند، رازی نیز نزدیك شد. پس از امتحان کامل، اطرافیان گفتند: که تا چند دقیقهٔ پیش، این شخص سالم و بدون هیچ عارضه و کسالت بود. غفلتاً به زمین افتاد و بدین حال درآمد. رازی دستور داد، چند ترکه تهیه کنند و به اطرافیان امر کرد، هرکار که من کردم، شما نیز چنان کنید. سپس شروع به زدن بیمار کرد. مخصوصاً ضربات زیادی به کف پای بیمار نواخت.

اطرافیان نیز چنان کردند پس از مدت کمی، آدمی که مرده به نظر می‌رسید و بی جان افتاده بود، کم کم شروع به حرکت کرد و پس از چند دقیقه به هوش آمد. اطرافیان که این درمان سریع را از رازی دیدند فریاد کشیدند که معجزه شد.

می‌گویند خلیفه، رازی را به بغداد طلبید و او را خطاب کرده گفت: «می‌دانستم که طبیبی حاذق هستی، اما برمن معلوم نبود که معجزه و مرده را زنده کنی. رازی در جواب گفت: «من اقرار دارم که از طبّ چیزی می‌دانم، اما، نمی‌توانم مرده را زنده کنم.

اگر درمانی که در «قرطبه» کرده‌ام منظور نظر خلیفه است. آن را از کسی آموخته‌ام. چنانچه خلیفه اجازت فرماید بیان کنم».

خلیفه اجازه داد. رازی گفت: «وقتی از مصر به جانب اسپانیا با قافله‌ای می‌رفتم، درمیان راه یکی از همسفران را برق‌زدگی دست داد و از شتر بر روی زمین افتاد. فوراً رئیس قافله پایین آمد و چوبی به دست گرفت. و برق زده را بنواخت و به ما دستور داد چنان کنیم. ما نیز چنان کردیم. پس از ربع ساعت، بیمار به حال آمد. قافله سالار دستور داد او را سوار شتر کرده و رهسپار شویم. من این طریقهٔ درمان را از وی فراگرفتم».

خلیفه را از بیان شیرین رازی خوش آمد و به هوش فوق‌العاده‌اش آفرین گفت. رازی در پاسخ گفت: اصول طبّ مبنی برتجربه است، و ارزش تجربه، از طبیب زیدتر است. ۱۷

قاضی محسن تنوخی - وی کمی پس از محمدزکریای رازی می‌زیسته است- در کتاب «فرج بعد از شدّت» داستان جالبی از بیماری جوانی می‌آورد، که رازی با کیاست و ذکاوت خویش، بیماری را می‌شناسد و او را درمان می‌کند. آن داستان چنین است: ۱۸

یکی از ثقات اطبّا و دهات پزشکان، روایت کند که جوانی که هنوز در اول حداثت سن و ریعان عمر بود از بغداد، به ری آمد و در راه، او را علتی حادث شد که خون بسیار از گلو بر می‌انداخت و بدین سبب او را زحمت والم می‌رسید و ضعف، تولّد می‌کرد، و چون به ری رسید، محمدبن زکریاالرازی را که طبیبی مشهوربود و در عهد او حاذق‌تر و ماهر ترازوی کسی نبود بخواند و علتی که بدان مبتلا بود با او شرح داد و صورت حادثه معاینه با او نمود.

محمدبن زکریا، دست بر نبض و محبسهٔ او نهاد، و در قاروره و دلیل تأمل کرد و از مبادی حدوث علّت، تا به وقت سؤال از کیفیت اعراض و احوال و ابتدا و انتهای آن پرسید و از آن جمله، هیچ چیز دلالت نمی‌کرد بر حالتی که نفث خون لازم آید و امارت سل و قرحه که موجب آن علّت باشد، در نبض و قاروره ظاهر نبود.

محمدبن زکریا، از آن بیمار مهلت خواست تا در آن تأملی کند و تفکری به جای آرد و آن جوان به غایت اندوهگین گشت و از صحّت و سلامت امید برگرفت و بیماریش زیادت شد، و چون طبیب در آن اندیشه بود که این چه علّت تواند بود؟ از فکرش تولّد کرد که ممکن که علقه‌ای در میان آب به معدهٔ او رسیده باشد و آن نفث از مکیدن او بود. و بازگشت و ازوی پرسید که در راه آب از کجا می‌خوردی؟ گفت: از آبدانهایی که از دیرگاه، بازآبهای باران و غیر آن‌در آنجا جمع شده بود. طبیب را از حدّت خاطر و غایت ذهن و جودت ذکا در دل آمد، که موجب آن علّت علقه‌ای است که در آب بوده است.

بفرمود تا مبالغی طحلب که به پارسی بزغیمه خوانند و آن سبزیی باشد چون پشم چیده که در آبدانهایی که آب در وی بسیار بماند، بر آید، بیاوردند و آن بیمار را گفت تو را این جمله به حلق فرومی‌باید برد، آنچه ممکن بود بخورد، و بعد از آن او را اکراه کرد، تا مبالغی از آن فرو برد به جدّ وجهد بسیار. تا آنگاه که او را، قی افتاد و محمدبن زکریا در قی تأمل کرد و علقه‌ای بزرگ در میان آن بود.

چون طحلب به معدهٔ آن جوان رسیده بود، از راه جنسیت علقه در طحلب، آویخته بود، و به قوّت قی، از معده بر آمده و جوان در حال، صحّت یافت.

مآخذ و یادداشت‌ها:

۱- شرح حال و مقام محمّد زکریای رازی/ دکتر محمد نجم‌آبادی/ چاپ ۱۳۱۸/ ص ۴.

۲- تاریخ پزشکی در ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی/ سیریل الگود/ ترجمهٔ دکتر باهر فرقانی/ ص ۲۲۶.

۳- شرح حال و مقام محمّد زکریای رازی/ ص ۸ به نقل از «تاریخ الحکما»، ابن جلجل.

۴- تاریخ طب در ایران پس از اسلام/ دکتر نجم‌آبادی/ ص ۳۴۱.

۵- سیرت فلسفی/ حکیم ابوبکر محمدبن زکریا/ ترجمهٔ عباس اقبال/ چاپ ۱۳۱۵/ ص ۱۳.

۶- قصص و حکایات المرضی/ محمد زکریّای رازی/ حواشی دکتر نجم‌آبادی ص ۴۹.

۷- همان/ تاریخچهٔ یازدهم/ ص ۳۳.

۸- همان/ حواشی دکتر نجم‌آبادی بر تاریخچهٔ چهاردهم ص ۴۹.

۹- سیرت فلسفی ترجمهٔ عباس اقبال/ ص ۱۴.

۱۰- الف: تاریخ پزشکی در ایران... ترجمهٔ دکتر فرقانی/ ص ۲۲۸.

ب: پزشکان نامی/ هنری... ا. زیگریست/ ترجمهٔ کوکب صورنگر و حسن صفاری/ ص ۷۸.

۱۱- تن آدمی شریف است/ دکتر باستانی پاریزی/ ص ۱۵۷.

۱۲- «پیشینهٔ پزشکی در ادب فارسی»/ اطلاعات علمی/ سال ۲/ شمارهٔ ۹/ ص ۲۷

۱۳- «از دندانهای خود غافل مشوید»/ دکتر ابراهیم محی‌الدین بناب/ اطلاعات علمی/ سال ۷/ شمارهٔ ۵/ ص ۱۴.

۱۴- سیرت فلسفی/ محمد زکریای رازی/ ترجمهٔ عباس اقبال/ ص ۱۳ و ۱۴.

۱۵- دیوان ادیب‌الممالك فراهانی/ به تصحیح وحید دستگردی/ ص ۸۳ و ۸۴.

۱۶- پیشینیان گمان می‌کرده‌اند که نور ماه جامهٔ قصب و کتان را تباه می‌کند. معزی گوید:

گفتم ز چهره نو تنم را زیان رسید
گفتا، ز ماه تار قصب را بود زیان

۱۷- قصص و حکایات المرضی/ «تکمله» دکتر نجم‌آبادی/ ص ۱۵۹/ ترجمه و نقل از کتاب «عیون‌الانباء» ابن ابی اصیبعه.

۱۸- فرج بعد از شدّت تألیف عربی قاضی محسن تنوخی/ ترجمهٔ فارسی، حسین بن اسعد دهستانی/ به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی/ انتشارات اطلاعات/ ج ۲/ ص ۱۰۰۱.